

نمیکنم بکشند و تولد بد که سضره پیش نهاد و چیزی بخورد گفت گفته که من در اسباب  
جبرکت نمیکویم پس از صحبت گفت والله که من در اسباب جبرکت نگردم از جای خود بچشم  
سرسیم مغم آمد و در پیش من افتاد بگفت که بخورد و بوطاب است **بن علی محمد الله**  
شیخ ابو عبد الله خفیف گفته است که ابوطالب بخیر از اصحاب جیند بود پیش از آن  
آمد و علت شکر کرداشتم مشایخ گفتند که خدمت اولاد که اختیار میکند من اختیار  
کردم هر وقت قریب بشان زده هفده بار بر میخواند یکی از آنها نشسته بودم و بخیر  
ان شب گذشت بود چشمم زکرم شد یکبار از زاده بود نشسته بودم و دیگر  
بار از آن طریق را ستم و طشت پیش بردم گفتا فرزندم وقتی که خدمت مخلوق را  
همچو خود نیکو نمایی که خدمت خالق را چو نه بجای نماند و هر دو همی گفته است  
که وقتی که غایت بودم از آن داد که شیرازی نشسته بودم یکبار از داد و گفت نیز  
هین لعنک الله من بشتا منم و طشت بوی بر دم علی دلم از شیخ ابو عبد الله رسید  
که توان لعنک الله از زوی چون شیدی گفت چون رحمت الله شیخ الاسلام گفت  
فلاح نباشد مریدی را که دل استناد و پیر نکشیده باشد و فتای وی نخورده باشد  
و لعنک الله او نشسته و بر حجت الله بر نداشتند بود و پدر درون کای زنده نگشته  
باشد و وی خود رسته باشد لایفعل استناد و پیر در باید مریدی پدید چنان سنده  
و لایفعل نباشد که پراشتاد و پیر شئی از آن ترک گفت آمد شیخ ابوطالب گفت شیرازی  
این زبان دار که آنچه افتاد از آن افتاد که با ابوالحسن مریزین در دعوی حاضر

بیمه خوار و سحر و سکنه ناله  
و دفع دلو ماله و جمع

چه تصویر دعا علیه بنویسند  
لکه مقصود وی تیره است  
بر آنکه خدمت با یکد شایسته  
واقع شود

شد مریزین بر مایه آوردند و من عهد داشتم که بر این بخورم فردست خدی  
از آن کشیده داشتم ابوالحسن مریزین گفت کل بالانت یعنی چو بی آنکه خود دل در  
میان پیچ من کار کرده که مگر حال چنانست که میکوی بدید گفته بخورم احساس  
کردم که ایمان از سرش بیرون رفت و من از آن وقت هر دو زبان پس از من و شیخ  
گفت یعنی و زبانش و استناد افتاد که ایمان وی معاینه بود ایمان نوشته است  
و ایمان عارف مشاهده است شیخ ابو عبد الله خفیف گفته است هیچ چیز نیست در  
زبان مندر از مسامحه نفس در محضت جستن و قبول تا ویلات و رسم و شیخ  
گفته که اول مجلس که ابوطالب در شیراز داشت بلاسی پوشیده بود و عصای  
در دست گرفته آمد و بر کسی نشست و من پهلوی او بودم مریزین در محضت و گفت مید  
چه گویند که کار ایمان میان کماکان و بگریختن و مریزین را بگریختن و مریزین را  
از مجلس ترخاستند و با قبول عظیم پدید آمد که خال قدمهای وی به نیت سفای  
پیمان میگرفتند بعد از آن سببی واقع شد که هیچکس بوی التفات نگرداند اینجا  
با صفها رفت من به علی سهل چیزی نوشتم و شرح محل و مقام وی نزد  
بر علی سهل در نیامد و در باره وی سخنان گفت علی سهل از وی اعراض کرد از اینجا  
بگوشتان عراق رفت و بعد از آن در آمد ابوعلی واری عامل همدان بود پیر رسید  
که حاجت تو چیست گفت ادای وامی که دارم ابوعلی آنرا داد و پیر رسید که حاجت  
داوی گفت در فلان موضع برای من باطی بساز بساخت با بخار آمد و آنرا سیاه ساخت

بیمه خوار و سحر و سکنه ناله  
و دفع دلو ماله و جمع

بیمه خوار و سحر و سکنه ناله  
و دفع دلو ماله و جمع